

## آسیب فارسی زدگی در فهم احادیث با تاکید بر ترجمه های نهج البلاغه

علی خنیفرزاده<sup>۱</sup>

بدری واعظی آشتیانی<sup>۲</sup>

چکیده

در زبان فارسی وام واژه های بسیاری وجود دارد که از عربی به این زبان راه یافته، ولی پس از ورود به فارسی معنای جدیدی یافته است. این واژگان - که در این مقاله «کلمات فاعربی» خوانده شده اند - در هر دو زبان عربی و فارسی به همان شکل، یا با شباهت شکلی و شنیداری، وجود دارند، ولی معنایشان لزوماً یکسان نیست و از این رو، می توانند آسیب زا و موجب بدفهمی شوند؛ بدین ترتیب که برخی از مترجمان قرآن و حدیث هنگام مواجهه با این کلمات، معنای فارسی این کلمات به صورت ناخواسته به ذهنشان متبادر می شود.

در این پژوهش، پس از طبقه بندی انواع فارسی زدگی و بیان میزان شیوع هر کدام، شواهد در خور توجهی از فارسی زدگی در ترجمه های فارسی نهج البلاغه به دست داده شده است. در هر مثال معنای اصیل عربی و نیز معنای تطوریافته فارسی به یاری منابع اصیل واژه شناسی مشخص شده است.

این پژوهش نشان می دهد که در نهج البلاغه واژگانی وجود دارند که حتی در ترجمه های نامدار نهج البلاغه، برخلاف انتظار، برگردانی نادرست دارند.

کلیدواژه ها: واژه شناسی حدیث، مطالعات ترجمه، فارسی زدگی، نقد ترجمه های نهج البلاغه.

### درآمد

فارسی زبانان از دیرباز دست به ترجمه متون قدسی زده و کتاب خدا و سخنان پیشوایان

۱. مدرس دانشگاه و دانشجوی مقطع دکتری دانشگاه قرآن و حدیث.

۲. کارشناس ارشد علوم حدیث.

دین را به فارسی برگردانده‌اند. ترجمه متون اسلامی و شیعی به فارسی، از سده‌های گذشته تا کنون، جلوه‌های ویژه‌ای از ارادت ایمانی ایرانیان را به تصویر کشیده است.

در میان متون قدسی شیعیان، *نهج البلاغه* به لحاظ محتوا یکی از حدیث‌نامه‌های مهم است و به لحاظ صدور آن از مولای متقیان اهمیت دوچندان دارد؛ اما زبان و سبک ویژه این اثر - که دستور سخنوری و «آیین‌نامه بلاغت» است - با دیگر آثار حدیثی تفاوت بارز دارد و همین امر برگردان آن را با دشواری بیشتری همراه کرده است.

حتی کسانی که معتقد به ترجمه‌پذیری (translatability) متون مقدس‌اند، به نیکی این نکته را درمی‌یابند که هر مترجمی، هر چند سبک‌دست و توانا، گاه در پیچ و خم شیوه‌های بیانی پررمزوراز و ایجازهای معجزه‌آسای *نهج البلاغه* دچار حیرت و ناتوانی می‌شود. به دلیل همین خصوصیت زیبایی شناختی و ویژگی‌های ناب هنری و صبغه غلیظ بلاغی این کتاب است که برخی به درستی گفته‌اند که ترجمه *نهج البلاغه* از ترجمه قرآن دشوارتر و دیرپای‌تر و دست‌نیافتنی‌تر است.

یکی از موضوعاتی که در مطالعات ترجمه و ارزیابی ترجمه متون قدسی به فارسی مطرح است، مسئله «فارسی‌زدگی» است. فارسی‌زدگی آسیبی است که به عنوان یکی از شاخص‌های مهم در ارزیابی ترجمه به شمار می‌رود و هر اندازه ترجمه از این آسیب به دور باشد، به ترجمه‌ای پذیرفتنی و معیار نزدیک‌تری می‌شود.

### رابطه زبان فارسی و عربی

تقریباً هیچ زبان زنده‌ای وجود ندارد که از دیگر زبان‌ها تأثیر نپذیرفته باشد. داد و ستد زبانی و وام‌گیری و وام‌دهی، لازمه پویایی زبان است و زبان مطلقاً سره، اگر وجود داشته باشد، زبان زنده نخواهد بود. عربی و فارسی نیز از این قاعده مستثنا نیستند و به دلیل تعامل دو قوم ایرانی و عرب در گذر زمان، این دو زبان شاهد تأثیر و تأثراتی از یکدیگر بوده‌اند.

از لحاظ رده‌شناسی زبان‌ها، فارسی و عربی هم‌ریشه نیستند و یکی از این دو زبان، از مجموعه زبان‌های هند و اروپایی برآمده، و دیگری جزء خانواده زبان‌های سامی است. با این حال، این دو زبان به دلیل همسایگی جغرافیایی گویش‌وران آن و پاره‌ای مناسبات دیگر از دیرباز با یکدیگر در تعامل بوده‌اند. ارتباط فارسی و عربی ارتباطی دیرین و مربوط به سده‌های پیش از اسلام است.<sup>۳</sup> شاهد این سخن وجود واژگان فارسی در سروده‌های شاعران جاهلی و

۳. درباره دیرینه پیشااسلامی رابطه این دو زبان از جمله، رک: چالش میان فارسی و عربی؛ راه‌های نفوذ فارسی در

صدر اسلام وانبوه واژگان فارسی و عربی شده است که از وام‌گیری و وام‌دهی مفصل میان این دوزبان خبر می‌دهد. این داد و ستد گسترده واژگانی نتیجه طبیعی داد و ستدهای تجاری و فرهنگی میان این دو قوم و آمد و شدهای بازرگانی و سیاسی میان آنها است که طی سده‌های گوناگون باعث راهیابی واژگان هر کدام در دیگری شده و نوعی دیالوگ فرهنگی را آفریده است.

پس از ورود اسلام به ایران این رابطه شکل دیگری گرفت. از یک سو، حجم عظیمی از اصطلاحات اداری و سیاسی و واژگان مربوط به صنعت به ویژه در دوره عباسی وارد عربی شد و از سوی دیگر، جریان عظیمی در عکس جریان پیشین شکل گرفت؛ بدین معنا که این بار سیلی از واژگان و تعبیر عربی وارد فارسی شد و در کنار واژگان فارسی به حیات خود ادامه داد و به بخشی جدایی ناپذیر از زبان فارسی تبدیل شد. جریان دوم، یعنی تأثیر پذیری فارسی از عربی، صورت‌های گوناگون و پیچیده‌ای داشت و در سطوح آوایی، واژگانی و نحوی دگرگونی‌هایی آفرید. به عبارت دیگر، این جریان فقط به وام‌گیری واژگانی منحصر نمی‌شد و طی آن زبان فارسی شاهد تحول آوایی و نیز وام‌گیری نحوی (گرفته‌برداری) در سطح وسیعی بود. وانگهی وام‌گیری واژگانی نیز به نوبه خود، از یک سو حجم فراوانی داشت و از سوی دیگر، در صورت‌های گوناگون انجام شد؛ برای نمونه ایرانیان حتی واژگانی جعلی، ولی شبیه به عربی (عربی‌واره‌ها) ساختند که در خود عربی نشانی از آن بر ساخته‌ها نمی‌بینیم؛ مثل: طولانی، تجلیل، مخفی و...

شاید در زمان کنونی نیمی از جملات و عبارات روزمره ما آمیخته با واژه‌های عربی باشد،<sup>۴</sup> ولی این واژه‌ها به قدری با زبانمان عجین شده‌اند که عربی بودن آنها را احساس نمی‌کنیم. این لغات یا با همان معنای اصلی خود (عربی) استفاده می‌شوند، مانند: مظلوم - که در عربی و فارسی، معنای مشابه دارد - یا به کلی معنای آن متفاوت شده است، مانند: توطئه که در عربی به معنای هموار کردن، زمینه‌سازی، و آماده کردن است، ولی در فارسی به معنای ساخت و پاخت کردن و دسیسه‌چینی به کار می‌رود.

همچنین، در پی آشنایی ایرانیان و دیگر ملل فارسی‌زبان با معارف عمیق و ژرف اخلاقی و توحیدی برگرفته از قرآن و حدیث، واژه‌های قرآنی یا حدیثی بی‌شماری به زبان فارسی راه یافتند و حتی بسیاری از آنها پُرکاربردتر و روشن‌تر از معادل‌های فارسی خود شدند؛ واژه‌هایی

فرهنگ و زبان عرب جاهلی.

۴. بازان‌دیشی زبان فارسی، ص ۱۵۸.

مانند شکر، محبت، حیا، عقل، علم (به ترتیب در برابر: سپاس، مهر یا دوستی، شرم، خرد، و دانش) از این قبیل کلمات هستند.<sup>۵</sup>

تأثیرپذیری فارسی از عربی چندان گستره عریضی دارد که برخی پژوهشگران درباره آن پژوهش‌های مستقل و درازدامنی ارائه نموده‌اند که البته کاری بجا و شایسته است. گفتنی است بحث فارسی‌زدگی در واقع یکی از فروع همین بحث کلان «عربی در فارسی» است. این واقعیت را نیز نمی‌توان منکر شد که این بحث با شاخه‌ای از مطالعات زبانی در میراث کهن - که با عنوان «معرب و دخیل» خوانده می‌شود - در پیوند است؛ زیرا چنان که در ادامه خواهیم گفت پاره‌ای از واژگان آسیب‌زا منشأ فارسی دارند.

### قلمرو تحقیق

پسوند «زدگی» در ترکیباتی چون غرب‌زدگی، مدرک‌زدگی، سرمازدگی و نیز فارسی‌زدگی ناظر به حالتی نامطلوب و حاکی از نوعی تأثیرپذیری منفی و خروج از هنجار است. فارسی‌زدگی در ترجمه نیز به معنای تبادر ناخواسته معنای فارسی به ذهن مترجم و غفلت از معنای صحیح واژه در حین ترجمه متون دینی است. در واقع، در این بحث تأثیر منفی فارسی امروز بر ذهن مترجم نهج البلاغه بررسی می‌شود.

منظور از آسیب «فارسی‌زدگی» کلیه انحرافات معنایی است که هنگام ترجمه به فارسی، ممکن است از رهگذر فارسی‌دانی مترجم، گریبان‌گیر او شود. بنا بر این، هرگونه تأثیر منفی فارسی‌دانی در فرایند ترجمه قرآن و حدیث ذیل بحث «فارسی‌زدگی» قابل طرح است و با این موضوع ارتباط مستقیم دارد. با این حال، موضوع این پژوهش بیشتر آن دسته از واژگانی است که در هر دو زبان فارسی و عربی حضور دارند، ولی معنایشان یکسان نیست. از آن جا که تعبیر «مشترک»<sup>۶</sup> ناظر به اصطلاح خاصی در سنت معناشناسی اسلامی است که با بحث ما ارتباطی ندارد، ما از نهادن این عنوان بر مشترکات آسیب‌زای مورد بحث خودداری کردیم و به جای آن تعبیر «کلمات فاعربی» را، دست‌کم تا پیدا شدن اصطلاحی بهتر، به کار می‌بریم.

۵. آسیب‌شناسی حدیث، ص ۱۶۶.

۶. در این خصوص این منابع، از باب نمونه، یادکردنی است: چالش میان فارسی و عربی، نوشته آذرتاش آذرنوش؛ عربی در فارسی، نگاشته خسرو فرشیدورد و نیز برخی آثار محمد محمدی ملایری همچون: تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی.

۷. در سنت زبان‌شناسی اسلامی به واژگان «چند معنا» مشترک، و به پدیده «چند معنایی» اشتراک لفظی گفته می‌شود.

منظور از کلمات فاعربی آن دسته از واژگان مشترک میان دوزبان هستند که حوزه معنایی شان در فارسی و عربی متفاوت است. واژه فاعربی لفظی مشترک در هر دو زبان عربی و فارسی است که معنای آن در دوزبان یکسان نیست. می‌توان گفت واژگان فاعربی نماینده فهرست مشترکات قاموسی دوزبان هستند.

واژگان فاعربی این قابلیت را دارند که باعث خطای مترجم فارسی شوند؛ بدین معنا که شباهت شکلی و شنیداری برخی از واژه‌های عربی با واژه‌های فارسی موجب می‌شود که خواننده یا شنونده بیندازد که مفهوم واژه عربی به کار رفته را می‌داند و دیگر نیازی به مراجعه به کتاب‌های لغت نمی‌بیند، و در مرحله دوم، همان مفهوم فارسی واژه را در حدیث می‌نشانند و آن را معنا می‌کنند.<sup>۸</sup>

نکته دیگری که در اینجا باید یاد کرد، مربوط به تعابیر «فارسی» و «عربی» است. در این پژوهش منظور ما از عربی، عربی کهن و به عبارت دقیق‌تر، زبان معیار در عربی متون دینی است. از این رو، زبان عربی معاصر و نیز گویش‌های عربی از محل بحث خارج است. همچنین منظور از «فارسی» زبان فارسی امروزی است، نه فارسی کهن سده‌های پیش (درسطور آینده خواهیم دید که حوزه معنایی واژه فاعربی «دهقان» یا «دهگان» در فارسی کهن و نیز زبان حدیث یکی است و آنچه این واژه را به واژه‌ای فاعربی و آسیب‌زا بدل کرده، تفاوت معنای حدیثی آن با فارسی امروزی است).

این نکته نیز نیاز به یادآوری ندارد که کتاب *نهج البلاغه* به زبان‌های فراوان ترجمه شده و آنچه به این مقاله مربوط است، ترجمه‌های فارسی این کتاب است. در این نوشتار شماری از کلمات فاعربی در تعدادی از ترجمه‌های *نهج البلاغه* از حیث تبار، حوزه و نسبت ارتباط معنایی و نیز نوع فارسی‌زدگی آنها بررسی خواهد شد.

ترجمه‌های مورد بررسی در این پژوهش عبارت‌اند از: ترجمه‌های خانم ناهید آقا میرزایی و آقایان: انصاریان، دشتی، فیض الاسلام، علامه جعفری، شهیدی، زمانی، استاد ولی، خراسانی، ارفع، مبشری، آیتی، احمدزاده، اولیایی، بهشتی، معادیخواه، دین پرور، اردبیلی، انصاری، مکارم و فارسی.<sup>۹</sup>

## انواع فارسی‌زدگی

همان‌گونه که اشاره شد، فارسی‌زدگی حوزه گسترده‌ای دارد و کلیه آسیب‌هایی را که از

۸. آسیب‌شناسی حدیث، ص ۱۶۷.

۹. گاه، و نه همیشه، به مناسبتی به تنبیه الغافلین، و یا ترجمه قرن ۵ و ۶ نیز اشاره شده است.

رهگذر فارسی دانی مترجم، گریبان گیر او می‌شود در بر می‌گیرد. روشن است که طبق این تعریف، فارسی زدگی به خلط معنایی واژگان فاعربی منحصر نمی‌شود و دخالت واژگان یاد شده فقط یکی از انواع فارسی زدگی است.

در تقسیم‌بندی اولیه می‌توان فارسی زدگی را به انواع زیر تقسیم کرد (پیش‌ترین نکته را یادآور می‌شویم که تقسیم‌بندی یاد شده بر اساس استقرای تام نیست و این نوشتار مدعی فهرست بسته‌ای در این خصوص نیست):

### ۱. فارسی زدگی مستقیم

این نوع از فارسی زدگی در پی تبادر ناخواسته معنای فارسی واژه فاعربی رخ می‌دهد. گونه یاد شده مشهورترین نوع فارسی زدگی است و مثال‌های فراوان دارد و محور این مقاله را تشکیل می‌دهد. در ادامه مقاله، مثال‌های فراوانی از فارسی زدگی مستقیم در ترجمه‌های نهج البلاغه خواهد آمد.

### ۲. فارسی زدگی توهمی

ما در این نوع از فارسی زدگی با یک واژه فاعربی و خلط معنای فارسی و عربی آن مواجه نیستیم، بلکه عامل خطا در اینجا شباهت واژه با دیگر واژگان فارسی در نوع حروف، و توهم یکسانی آنها است. مثال‌های پیش رو شواهدی از فارسی زدگی توهمی است:

مثال ۱:

عن ابی عبدالله أنه كتب بهذه الرسالة الى اصحابه وأمرهم بمدارستها والنظر فيها وتعاهدها.<sup>۱۰</sup>

ترجمه فارسی زده: ... در آن بیندیشند و با آن عهد ببندند.  
ترجمه صحیح: ... در آن بیندیشند و پیوسته در آن بنگرند.  
«تعاهد» در عربی به معنای تفقد، پیوسته سرزدن و قطع رابطه نکردن است. صاحب المصباح المنیر گوید:

عهدی به قریب: ای لقائی، و تعهدت الشیء: ترددت الیه.

چنان که می‌بینیم این واژه هیچ ارتباطی با تعهد و پیمان فارسی ندارد.  
مثال ۲:

۱۰. الکافی، ج ۸، ص ۲.

ما ظاهر الله على عبد النعم حتى ظاهر عليه مؤونه الناس.<sup>۱۱</sup>

ترجمه نادرست: خداوند بر هیچ بنده‌ای نعمت آشکار نکرد، مگر این که هزینه زندگی مردم را هم بر او آشکار کرد.

ترجمه درست: خداوند به هیچ بنده‌ای نعمت پی در پی [وسرشارا] نداد، مگر این که هزینه زندگی مردم را هم بر او پی در پی [وفراوان] ساخت.

در اینجا ذهن مترجم به ماده ظهور انتقال پیدا کرده، در حالی که تظاهر به معنای «تضافرو فراوانی» است. امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

واسيخ عليهم من نعمه المتظاهرة؛

نعمت‌های پی در پی که به ایشان داده است.

درباره تفاوت فارسی‌زدگی نوع «۱» و «۲» باید گفت در نوع «۱» لفظ آسیب‌زا در هر دو زبان فارسی و عربی وجود دارد (مثل «سیما»، «دهقان»، و...)، ولی در نوع «۲» لفظ آسیب‌زا در زبان فارسی وجود ندارد، بلکه لفظ دیگری در فارسی هست که با لفظ آسیب‌زا قرابت آوایی دارد و همین لفظ واسطه است که باعث توهم مترجم می‌شود؛ به نحوی که این دو (لفظ آسیب‌زا و لفظ واسطه) را یکی می‌پندارد؛ مثلاً مترجم «تعاهد» عربی را (که اصلاً در فارسی کاربرد ندارد) تعهد می‌پندارد، یا در عبارت: «الحسود لایسود»، «لایسود» را (که در فارسی وجود ندارد) به معنای سود نکردن می‌پندارد. تحلیل فارسی‌زدگی نوع «۲» نشان می‌دهد که در قیاس با نوع «۱» فرایند پیچیده‌تری دارد و گاه در آن نوعی اشتقاق نیز توهم می‌شود. ما در این مقاله به فارسی‌زدگی نوع «۲» و «۳» نمی‌پردازیم و به همین اشاره گذرا بسنده می‌کنیم.

### ۳. فارسی‌زدگی نامرئی

این نام را برای ترجمه‌هایی به کار بردیم که مترجم، عین واژه فاعربی را به متن فارسی منتقل کرده است؛ مثلاً در برابر حيله (به معنای چاره‌گری) خود لفظ حيله را آورده، یا این که هر دو واژه حيله و چاره (هم واژه فاعربی و هم معادل فارسی آن) را آورده و تردید خود را به خواننده انتقال داده و تکلیف ترجمه را معلوم نکرده است. این شق دوم را می‌توان نوعی مستقل از فارسی‌زدگی (تحت عنوان ترجمه بلا تکلیف) هم خواند.

۱۱. همان، ج ۴، ص ۳۷.

ترجمه نامرئی در واقع حاصل سوء استفاده مترجم از رابطه تنگاتنگ عربی و فارسی است. قطعاً مواردی وجود دارد که حوزه معنایی واژه فاعربی در زبان عربی و فارسی کاملاً یکسان است. در چنین مواردی شاید نهادن عین واژه فاعربی در متن فارسی بی‌اشکال یا حتی راجح باشد؛ زیرا چه بسا خود واژه فاعربی برای خواننده فارسی زبان آشناتر و مأنوس‌تر از معادل فارسی آن باشد، ولی زیاده‌روی در این کار از سوی مترجمانی که دچار تنبلی ذهنی‌اند و زحمت معادل‌یابی را به خود نمی‌دهند، جدا از این که کاری غیر اخلاقی است، گاه نتایج خنده‌داری مانند زیر به بار می‌آورد:

فاذا فرغت فانصب؛

ای پیامبر چون فراغت یافتی نصب کن (!)<sup>۱۲</sup>

### انواع واژگان فاعربی

واژگان فاعربی از نظر تبارشناسختی یا عربی‌تبارند - یعنی از عربی به فارسی رفته‌اند - یا فارسی‌تبارند؛ بدین معنا که از فارسی به عربی رفته‌اند. به دسته دوم در سنت زبان‌شناسی اسلامی «معرب» یا «دخیل»<sup>۱۳</sup> گویند؛ مثلاً واژه «قهرمان» در اساس فارسی‌تبار است (کهرمان) و واژگانی چون حيله و وحشت عربی‌تبارند.

البته شق سوم هم در اینجا قابل تصور است؛ بدین معنا که واژه فاعربی از زبان سومی به عربی و فارسی راه یافته باشد.

واژگان فاعربی را از لحاظ حوزه معنایی نیز می‌توان تقسیم‌بندی کرد. تفاوت حوزه معنایی واژه در عربی و فارسی ممکن است یکی از صور زیر باشد:

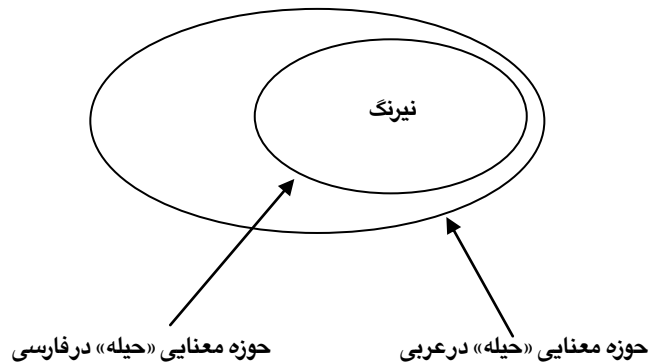
۱. عموم و خصوص؛ بدین معنا که بخشی از حوزه معنایی شان همپوشانی داشته باشد؛ مثلاً «حيله» در عربی هم به معنای نیرنگ است و هم چاره‌گری و چاره‌اندیشی، ولی در فارسی<sup>۱۴</sup> فقط معنای نیرنگ می‌دهد. بنا بر این، رابطه حوزه معنایی این واژه در عربی و فارسی عموم و خصوص مطلق است. نمودار زیر نشان‌دهنده رابطه یاد شده است:

۱۲. هیچ‌یک از مثال‌هایی که در سراسر این مقاله آمده فرضی نیست. نمونه یاد شده برگرفته از ترجمه یک متن، البته پیش از ویرایش و چاپ است.

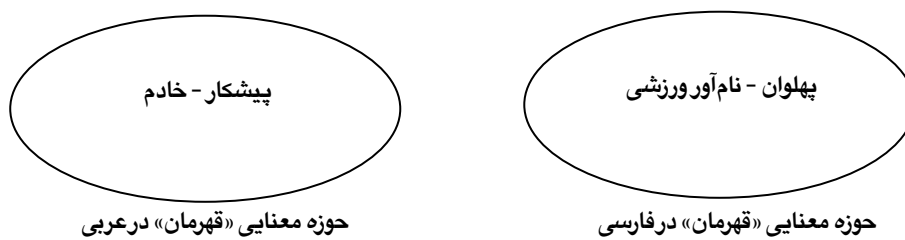
۱۳. بین معرب، دخیل، مولد و اعجمی تفاوت‌هایی وجود دارد.

۱۴. همچنان که یادآوری شد در سراسر این مقاله، منظور از «فارسی»، زبان فارسی امروز است، نه فارسی سده‌های پیش؛ برای مثال در باره همین واژه «حيله» می‌دانیم که در متون کهن فارسی، «حيله» به معنای چاره نیز آمده است، ولی امروزه دیگر هیچ فارسی‌زبانی به جای جملاتی چون: «چاره‌ای ندارم» یا «چاره چیست؟» نمی‌گوید: «حيله‌ای ندارم» یا «حيله چیست؟»!





۲. تباین؛ یعنی حوزه معنایی واژه در عربی و فارسی هیچ نقطه اشتراکی نداشته باشد؛ مثل «قهرمان» که در فارسی امروز به معنای پهلوان، یا نام آور ورزشی است، در حالی که در حدیث به معنای پیشکار است. نمودار زیر نشان دهنده رابطه حوزه‌های معنایی این واژه در دوزبان عربی و فارسی است.



ما در اینجا به آن دسته واژگانی که حوزه معنایی شان در فارسی و عربی یکسان است، کاری نداریم و آنها را در شمار نیاوردیم. حجم فراوانی از واژگان مانند شکر، عقل، حیا و... وجود دارد که معنای آنها در فارسی و عربی دارای ارزش برابر است و از این رو، مطلقاً نمی‌توانند آسیب‌زا باشند.

در ادامه، شماری از شواهد فارسی‌زدگی را در ترجمه‌های نهج البلاغه مرور می‌کنیم و البته یادآوری می‌کنیم که این مقاله مدعی استقرای تام نیست و مصادیق فارسی‌زدگی در ترجمه‌های نهج البلاغه به شواهد یادشده منحصر نمی‌شود.

### واژگان فاعربی در ترجمه‌های نهج البلاغه

#### اختلاف

این واژه - که تبار عربی دارد - در قرآن و حدیث بیشتر به دو معنا آمده است:  
 نخست: تفاوت و گوناگونی؛ مانند:

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ؛<sup>۱۵</sup>

وازنشانه‌های او آفرینش آسمان‌ها و زمین و گوناگونی زبان‌ها و رنگ‌های شماست. هر آینه در این [دگرگونی‌ها] برای دانشمندان نشانه‌هاست.

اختلاف در فارسی نیز به همین معنا به کار می‌رود و این معنا بین فارسی و عربی مشترک است. معنای دوم، «آمد و شد» است؛ مانند:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ؛<sup>۱۶</sup>  
همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز خردمندان را نشانه‌هاست.

گفتمنی است که معنای دوم، یعنی «آمد و شد» در فارسی به کار نمی‌رود. بنا بر این، این واژه در عربی حوزه معنایی گسترده‌تری نسبت به فارسی دارد. در این عبارت از نهج البلاغه نیز اختلاف به همین معنای دوم (یعنی رفت و آمد، و نه تفاوت) به کار رفته است:

فَانظُرْ إِلَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، وَالنَّبَاتِ وَالشَّجَرِ، وَالْمَاءِ وَالْحَجَرِ، وَاخْتِلَافِ هَذَا اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَتَفَجُّرِ هَذِهِ الْبِحَارِ، وَكَثْرَةِ هَذِهِ الْجِبَالِ، وَطُولِ هَذِهِ الْقِلَالِ، وَتَفَرُّقِ هَذِهِ اللُّغَاتِ، وَالْأَلْسِنِ الْمُخْتَلِفَاتِ.<sup>۱۷</sup>

بنا بر این، معنای درست اختلاف در اینجا آمد و شد است. مترجمان نهج البلاغه در برگردان این فقره چنین آورده‌اند:

انصاریان: آمد و شد این شب و روز...

دشتی: اختلاف شب و روز...

فیض الاسلام: گردش شب و روز...

علامه جعفری: اختلاف این شب و روز...

آقای شهیدی: و شب و روز رنگارنگ...

آقای استاد ولی: گردش شب و روز...

برخی مترجمان همچون انصاریان، آیتی، احمدزاده، بهشتی، فارسی، معادخواه، و اردبیلی این واژه را به درستی «رفت و آمد»، و برخی دیگر همچون استاد ولی، فیض الاسلام،

۱۵. سوره روم، آیه ۲۲.

۱۶. سوره بقره، آیه ۱۹۰.

۱۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵.

اولیایی، انصاری، ودین پروران را «گردش» - که همان معنای رفت و آمد را می‌رساند و پذیرفتنی است - ترجمه کرده‌اند؛ اما در مقابل این دو گروه، دسته سومی (علامه جعفری، دشتی، ارفع، آقا میرزایی، زمانی، مبشری، مکارم، خراسانی، و شهیدی) وجود دارد که در برگردان این مفهوم از واژگان «اختلاف» و «رنگارنگی» استفاده کرده‌اند و همچنان که می‌بینیم، معنای فارسی اختلاف به ذهن آنان متبادر شده است.

### اعتراض / اعترض

واژه «اعترض» - که دارای تبار عربی و از ریشه «ع ر ض» است - در فارسی به معنای نکته گرفتن، روبه روی کسی ایستادگی کردن، خرده‌گیری و ایراد گرفتن است.<sup>۱۸</sup>

درباره معنای عربی آن در فرهنگ‌های عربی چنین آمده است: سِرْتُ (فَعَرَضَ) لِي فِي الطَّرِيقِ (عَارِضٌ)؛ یعنی در برابر من کوه یا چیز دیگری قرار گرفت که مانع پیشروی بود. (اعترض) نیز به همین معنا است.<sup>۱۹</sup> اعترض في الأمر فلان، إذا أدخل نفسه فيه<sup>۲۰</sup> اعترض الشيء في حلقه: وقف فيه بالعرض... اعترض الفرس في رسنه یعنی اسب توسنی کرد. همچنین «عروض الحائط» سینه دیوار، و «عروض النهر» وسط آن است. «الخشبة المعترضة» چوبی است که در وسط نهر آب می‌نهند و آب را با آن می‌بندند. اعترض همچنین به معنای شغب و هرج و مرج نیز آمده است.<sup>۲۱</sup> صاحب‌النهاية «اعتراض» را در حدیث: «لا جلب ولا جنب ولا اعترض»، به معنای رعایت نکردن نوبت و از عرض وارد گله اسبان شدن دانسته است:

هوأن يعترض رجل بفرسه في السباق فيدخل مع الخيل.

همچنان که از استعمالات گوناگون این کلمه می‌بینیم، معنای پایه در اعتراض عبارت است از عارض شدن، وارد وسط چیزی شدن و قطع کردن یک جریان پیش‌رونده؛ مثلاً چوب وسط نهر را معترضه گویند. جمله معترضه هم در واقع جمله‌ای است که در وسط جمله دیگر آمده و جریان پیش‌رونده جمله اول را قطع کرده است. با این مقدمه، در خطبه ۱۹ نهج البلاغه تأمل کنیم:

۱۸. فرهنگ فارسی عمید، ماده «اعتراض».

۱۹. المصباح المنیر، ج ۲، ص ۴۰۳.

۲۰. مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۲۷۲.

۲۱. کتاب العین، ج ۱، ص ۲۷۳.

ومن کلام له عليه السلام قاله للأشعث بن قيس وهو على منبر الكوفة يخطب، فضى. في بعض كلامه شيء اعترضه الأشعث فيه.<sup>۲۲</sup>

با توجه به آنچه گفتیم، واژه «اعترضه» در اینجا نمی‌تواند به معنای اعتراض فارسی و خرده‌گیری باشد؛ به ویژه این که با حرف «علی» متعدی نشده است، بلکه به معنای «قطع کردن کلام» است. اشعث سخن حضرت را قطع کرد و به اصطلاح، وسط حرف ایشان پرید. در ترجمه‌های نهج البلاغه این فقره چنین گزارش شده است:  
آیتی: در سخن او عبارتی بود که اشعث بر آن اعتراض کرد و گفت: ...  
انصاریان: در ضمن گفتارش مطلبی عنوان کرد که اشعث بر آن حضرت اعتراض نموده، گفت: ...

دشتی: اشعث بن قیس به یکی از مطالب آن اعتراض کرد.  
شهیدی: در سخن او جمله‌ای آمد، اشعث بر او خرده گرفت.  
فیض الاسلام: در ضمن بیاناتش سخنی فرمود که اشعث بر آن جناب اعتراض کرد.  
دین‌پروز: اشعث بن قیس بر کلام حضرت، به اعتراض عرضه داشت: ...  
مکارم: اشعث بن قیس به امام اعتراض کرد که ای امیر مؤمنان ...  
انصاری: در اثناء سخن برخورد به موضعی شدند که اشعث از روی اعتراض به آن حضرت گفت: ...

استاد ولی: اشعث اعتراض نموده، گفت: ...  
بهشتی و فارسی اشعث بن قیس از پای منبر فریاد زد: ...  
چنان که می‌بینیم، در همه ترجمه‌ها معنای فارسی اعتراض، و خرده‌گیری و فریاد به ذهن مترجمان تبادر کرده و هیچ‌کدام معنای صحیح واژه را باز نتابانده‌اند.  
نمونه دیگر، صورت اسمی همین واژه (اعتراض) است:

فُنِيَ النَّاسُ لَعَمْرُ اللَّهِ بِحَبْطِ شِمَاسٍ وَتَلَوْنَ وَاعْتَرَضَ.<sup>۲۳</sup>

در اینجا هم برخی مترجمان دچار فارسی‌زدگی شده‌اند.  
دشتی: سوگند به خدا مردم در حکومت دومی، در ناراحتی و رنج مهمی گرفتار آمده بودند، و دچار دورویی‌ها و اعتراض‌ها شدند.

۲۲. نهج البلاغه. خطبه ۱۹.

۲۳. همان، خطبه ۳.

عده‌ای دیگر معادلی مناسب‌تر برگزیده‌اند که دست‌کم دور از آبادی نیست (انحراف، از راه راست به یک سو شدن):

انصاریان: به خدا قسم امت در زمان او دچار اشتباه و ناآرامی، و تلون مزاج و انحراف از راه خدا شدند.

آیتی: به خدا سوگند، که در آن روزها مردم، هم گرفتار خطا بودند و هم سرکشی. هم دست‌خوش بی‌ثباتی بودند و هم اعراض از حق.

و عده‌ای از مترجمان - شاید به این دلیل که هر چهار واژه‌ای که اینجا در کنار هم قرار گرفته، در یک حال و هوای معنایی است - از اساس این واژه را نادیده گرفته و از ترجمه آن خودداری کرده‌اند.

مکارم: به خدا سوگند مردم در ناراحتی و رنج عجیبی گرفتار آمده بودند.

دین پرور: به خدا سوگند، مردم در بیراهه و بی‌ثباتی و نابسامانی گرفتار آمدند.

تنبیه الغافلین: (و تلون و اعتراض) و مختلف احوال شدن و مشی نمودن در عرض طریق بی‌استقامت؛ چه طریق مستقیم از ایشان پوشیده شده و راه راست بر ایشان مخفی گشته.

گفتنی است که معنای صحیح واژه اعتراض در اینجا آشوب و هرج و مرج است.<sup>۲۴</sup>

### حیله

واژه‌ای عربی تبار و از ماده «ح و ل» است. در عربی به معنای چاره‌گری، زیرکی، کاردانی، مهارت و نیک اندیشی در امور است. راغب اصفهانی گوید:

الْحَيْلَةُ وَالْحُؤْيَلَةُ: مَا يَتَوَصَّلُ بِهِ إِلَى حَالَةٍ مَا فِي خَفِيَّةٍ، وَأَكْثَرُ اسْتِعْمَالِهَا فِيمَا فِي تَعَاطِيهِ خَبْثٍ، وَقَدْ تَسْتَعْمَلُ فِيمَا فِيهِ حِكْمَةٌ، وَهَذَا قِيلَ فِي وَصْفِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ؛<sup>۲۵</sup>

«حیله» و «حویله» یعنی چیزی که پنهانی ما را به حالتی برساند و بیشتر در امور ناپسند استعمال می‌شود. گاه نیز در امور حکیمانه به کار می‌رود و از این روست که در وصف خدای متعال «شدید المِحَال» آمده است.

بنا بر این، این واژه لزوماً معنای منفی ندارد و نباید با معنای رایج فارسی آن، یعنی فریب و نیرنگ، خلط شود. در این فقره از نهج البلاغه نیز، واژه حیله به همین معنا، یعنی فقط چاره‌گری و کاردانی، و نه فریب و نیرنگ آمده است:

۲۴. الاعتراض: الشغب (کتاب العین).

۲۵. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۶۷.

وَلَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدِ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ الْعَذْرُوكِيسَا، وَنَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجُهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحَيْلَةِ. مَا لَهُمْ؟ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ! قَدْ يَرَى الْحَوْلُ الْقُلُوبَ وَجَهَ الْحَيْلَةَ، وَدُونَهُ مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَتَمَيُّهِ.<sup>۲۶</sup>

در اینجا مرحوم شهیدی این واژه را به درستی، «چاره اندیشی» ترجمه کرده است: شهیدی: ... بیشتر مردم آن بی‌وفایی را زیرکی دانند، و نادانان، آن مردم را گریز و چاره اندیش خوانند ... گاه مرد آزموده و دانا از چاره کار آگاه است ... ولی برخی از مترجمان آن را به «حیله»، «فریب» و یا «نیرنگ» گزارش کرده‌اند که البته ترجمه‌ای ناصواب است:

ارفع: آنان که به تحولات روزگار آگاه‌اند و فریب دادن دیگران را مخالف فرمان پروردگار می‌دانند، با این که توانایی به کار بردن اسباب فریب خلق را دارند، ولی دانسته و با توجه این کار را نمی‌کنند؛ ولی آنهایی که از هیچ‌گناهی باکی ندارند، فرصت را از دست نمی‌دهند و به مکر و حیله دیگران می‌پردازند.

انصاریان: وفا همزاد درستی است، من سپری بازدارنده تراز وفای به عهد سراغ ندارم. کسی که بداند بازگشتش به قیامت چگونه است، مکر نمی‌کند. ما در زمانی قرار گرفته‌ایم که اکثر مردم آن مکر را زیرکی پندارند، و نادانان چنین کسانی را به مهارت در چاره‌جویی نسبت دهند. آنان را چه شود؟ خدا نابودشان کند! انسان واقف به تحولات، راه حیله را می‌بیند، ولی امر و نهی حق مانع از حیله‌گری اوست.

به طور خلاصه این واژه در ترجمه‌ها این گونه گزارش شده است: «حیله» (آیتی، انصاریان، زمانی، مبشری، اردبیلی، علامه جعفری و خراسانی)، «فریب» (ارفع)، «حیله و چاره‌کار» (اولیایی، بهشتی، فیض الاسلام و انصاری)، «نیرنگ» (دین پرور و فارسی)، «دغل باز» (استاد ولی)، «چاره کار» (آقا میرزایی، احمدزاده، شهیدی و معادیخواه) و «مکر و حیله» (دشتی و مکارم). بنا بر این، ترجمه‌های آسیب‌مند را می‌توان ترجمه‌های آیتی، انصاریان، زمانی، مبشری، اردبیلی، علامه جعفری، خراسانی، ارفع، اولیایی، بهشتی، فیض الاسلام، انصاری، دین پرور، فارسی، استاد ولی، دشتی و مکارم دانست.

### دهاقین

معرب دهگان فارسی است که در عربی به صورت «دهاقین» و «دهاقنه» جمع بسته

۲۶. نهج البلاغه، خطبه ۴۱.

می‌شود. واژه «دهاقین» دوبار در نهج البلاغه به کار رفته است (نامه ۱۹ و حکمت ۳۷).  
 دهقان مأخوذ از واژه پهلوی deghan یا dahigan، و از دو جزء «ده» و «گان» (پسوند اتصاف و دارندگی) ساخته شده است. بنا بر این، معنای اصلی و تحت اللفظی آن «منسوب به ده» است.<sup>۲۷</sup> علاوه بر معنای پیش گفته، دهقان در فارسی کهن معانی دیگری نیز داشته که عبارت‌اند از: ایرانی، راوی اخبار و روایات ایرانی، موبد و زرتشتی، کشاورز.<sup>۲۸</sup>  
 این واژه در حوزه زبان فارسی و در گذر زمان دست‌خوش تطور معنایی شده، تا جایی که امروزه در فارسی، آنچه پیش از هر معنای دیگری از این واژه به ذهن متبادر می‌شود، رعیت، بزرگ‌ر و کشاورز است.

اما در متون عربی سده‌های نخست اسلامی، این واژه در معنای قدیم آن (کدخدا، مرزبان، رئیس و صاحب ده و...) به کار می‌رفته و منظور از آن رعیت و کشاورز نبوده است. از این رو لغت‌شناسان عرب در معنای واژه دهقان آورده‌اند:

رئیس کشاورزان عجم، رئیس اقلیم، صاحب و بزرگ ده، تاجر، و کسی که در تصرف امور قوی است.<sup>۲۹</sup>

بر این اساس، واژه «دهاقین» در نهج البلاغه نمی‌تواند به معنای رعیت جزء و کشاورز ساده باشد و ترجمه این واژه به کشاورز و مانند آن نتیجه بی‌توجهی به تطور معنایی واژه، و خلط معنای امروزی فارسی با معنای اصیل و کهن واژه است؛ برای نمونه، معادل‌های این واژه را در ترجمه‌های نهج البلاغه مرور می‌کنیم:

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَقَدْ لَقِيَهُ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى الشَّامِ دَهَاقِينَ الْأَنْبَارِ فَتَرَجَّلُوا لَهُ وَاشْتَدُّوا بَيْنَ يَدَيْهِ.<sup>۳۰</sup>

این واژه را احمدزاده، ارفع، آقا میرزایی، آیتی، دشتی، شهیدی، فارسی، دین پرور و خراسانی «دهقانان»، و آقایان انصاریان، اولیایی، بهشتی و انصاری «کشاورزان» ترجمه کرده‌اند. علامه جعفری معادل «روستاییان» و معادینخواه «مالکان» را برگزیده است. فیض الاسلام، استاد ولی، مبشری و مکارم تعبیر «کدخدایان» را ترجیح داده‌اند، و سرانجام اردبیلی آن را «دهاقین» و زمانی «بزرگان» گزارش کرده است. بنا بر این، ترجمه‌های آسیب‌مند عبارت

۲۷. «دهقان»، ص ۱۴۸.

۲۸. «پیشه دهقان در ادب فارسی».

۲۹. مجمع البحرین، ج ۶، ص ۲۵۰؛ تاج العروس من جواهر القاموس.

۳۰. نهج البلاغه، حکمت ۳۷.

است از: احمدزاده، ارفع، آقا میرزایی، آیتی، دشتی، شهیدی، فارسی، دین پرور، خراسانی، انصاریان، اولیایی، بهشتی، انصاری، علامه جعفری و اردبیلی.

مراجعه به تاریخ و عرف و محاسبه عقلانی نیز مؤید این معنا است؛ زیرا همواره در شهرها و روستاها، شخص بزرگ یا کدخدایی وجود داشته که هنگام استقبال یا بدرقه شخصیت‌ها به نمایندگی از مردم فرستاده می‌شد. در زمان کنونی نیز برای استقبال از یک مقام عالی‌رتبه، مقام هم‌شأن به استقبال می‌رود. مردم انبارهم برای استقبال امام، قاعدتاً از دهقانان یا کشاورزان خود استفاده نکرده‌اند، بلکه بزرگان شهر به استقبال رفته‌اند. بنا براین، در ترجمه دهاقین معنی بزرگان یا کدخدایان صحیح است.

### ذلیل

در فارسی به معنای خوار، پست، فرومایه و زبون است.<sup>۳۱</sup> در عربی نیز اصل معنایی این ریشه، به گفته صاحب مقاییس، خضوع است.<sup>۳۲</sup> با این حال، در عربی، از دیوار، خانه، یا تیر کوتاه با تعبیر «ذلیل» یاد می‌شود:

يقال: حائط ذليل أي قصير. وبيت ذليل إذا كان قريب السمك من الأرض. ورمح ذليل  
أي قصير<sup>۳۳</sup>

در این فقره از نهج البلاغه نیز «ذلیل» به همین معنا است:

إِغْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ، أَنَّ التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ، وَالْفُجُورُ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ، لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ، وَلَا يَحْرُزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ.<sup>۳۴</sup>

در این فقره حضرت می‌فرماید: خانه گناه، خانه‌ای با دیوار کوتاه است که اهل خانه را از گزند ایمن نمی‌دارد و پناهندگان را حفظ نمی‌کند. این واژه در هیچ‌یک از ترجمه‌های موجود، به درستی ترجمه نشده و معادل «کوتاه» نیامده است، بلکه معادل‌هایی چون: «پست» (انصاریان و علامه جعفری)، «خوار» (انصاری، احمدزاده، اولیایی، بهشتی، مبشری، فارسی، اردبیلی، دشتی و فیض الاسلام)، «سست و ذلیل» (ارفع، زمانی و مکارم)، «خوار و بی‌بنیان» (آقا میرزایی، آیتی و شهیدی)، «سست و نااستوار» (استادولی)، «سست» (معادیخواه و دین پرور) و «خوار و پست» (خراسانی) آمده است. روشن است که معادل‌هایی

۳۱. فرهنگ فارسی عمید، ص ۶۷۸.

۳۲. معجم المقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۴۵.

۳۳. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۵۹.

۳۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.



چون سست، خوار و پست، نتیجه خلط معنای فارسی و عربی، و مصداق فارسی زدگی هستند و درباره معادل‌هایی چون ناستوار، بی‌بنیان و... باید در بهترین حالت گفت که دقت لازم را ندارند.

### ریاضت

این کلمه از ریشه (ر-و-ض) و عربی است و معنای آن در زبان عربی، تربیت است. در مجمع‌البحرین آمده است:

مراد از ریاضت، بازداشتن نفس از حرکات بی‌نظم و بی‌سروسامان است و قرار دادن نفس به نحوی است که اطاعت، ملکه نفس گردد.

همچنین ریاضت به معنای تمرین مقدماتی اسب مسابقه نیز آمده است.<sup>۳۵</sup> البته آنچه امروزه از این واژه، در فارسی اراده می‌شود بیشتر تحمل رنج و تعب برای تهذیب نفس و گوشه‌نشینی توأم با عبادت است.<sup>۳۶</sup> بنا براین، بین حوزه‌های معنایی این واژه در عربی و فارسی، رابطه عموم و خصوص مطلق برقرار است.

حضرت می‌فرمایند:

وَإِمْ اللَّهُ يَمِيناً أَسْتَنْتِي فِيهَا بِمَشِيئَةِ اللَّهِ، لَا رَوْضَانَ نَفْسِي. رِيَاضَةً تَهْتِشُّ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ إِذَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ مَطْعُومًا.<sup>۳۷</sup>

شهیدی: نفس خود چنان تربیت کنم که اگر گرده نانی برای خوردن یافتم، شاد شود. در شرح ابی‌الحدید نیز این واژه به معنای تمرین یا تربیت آمده است،<sup>۳۸</sup> اما بیشتر مترجمان، در برابر این کلمه از همان لفظ (ریاضت) استفاده کرده‌اند که ترجمه صحیحی به شمار نمی‌آید؛ زیرا در فارسی امروزی، ریاضت یعنی مرتاض بودن و انجام تمارین بسیار سخت، که از نظر شرع معمولاً مردود است.

در میان ترجمه‌های مورد مطالعه، فقط آقا میرزایی، اولیایی، بهشتی، شهیدی، فیض الاسلام، انصاری و آیتی لفظ «تربیت» یا «پرورش» را - که معادل صحیح واژه است - آورده‌اند. اکثر مترجمان (احمدزاده، انصاریان، دشتی، زمانی، مبشری، فارسی، مکارم،

۳۵. مجمع‌البحرین، ج ۴، ص ۲۱۰؛ ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۱۲۴.

۳۶. فرهنگ فارسی معین.

۳۷. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۳۸. شرح نهج البلاغه (ابن ابی‌الحدید)، ج ۱۶، ص ۲۹۵.

اردبیلی، خراسانی، علامه جعفری و استاد ولی) همان لفظ ریاضت را - که مصداق فارسی زدگی است - در ترجمه آورده‌اند؛ برای نمونه:

انصاریان: آن چنان نفس خویش را به ریاضت وادارم که به یک قرص نان زمانی که برای خوردن یابد شاد شود.

برخی نیز معادل‌های فارسی زده دیگری را چون: «رنج و سختی» (ارفع)، «سخت» (معادیخواه) یا «تربیت سخت» (دین پرور) آورده‌اند.

### سیما

این واژه اصالت عربی دارد و از ریشه «سَوَمَ» است. در عربی به معنای علامت و نشانه،<sup>۳۹</sup> و در فارسی به معنای چهره و صورت است.<sup>۴۰</sup> بنا بر این، حوزه‌های معنایی این واژه در فارسی و عربی هیچ نقطه مشترکی ندارند و نسبت میان آنها تباین است.

این واژه در قرآن هم به معنای نشانه و علامت آمده است:

(سِمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ)؛

نشانه آنها در رخسارشان از اثر سجود پیدا است.<sup>۴۱</sup>

این واژه در نهج البلاغه نیز به کار رفته است:

وَإِنِّي لَمِنَ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ، سِمَاهُمْ سِيمَا الصِّدِّيقِينَ، وَكَلَامُهُمْ كَلَامُ الْإِبْرَارِ<sup>۴۲</sup>

شهیدی: نشانه‌های آنان، نشانه راستکاران و سخنشان، گفتار درست‌کرداران.

در این فقره، ترجمه صحیح از سیما، نشانه و علامت است، و معادل‌هایی از قبیل، چهره و سیما، مصداق فارسی زدگی است. گفتنی است که جز در ترجمه شهیدی، اردبیلی، تنبیه الغافلین و ترجمه قرن ۵ و ۶، بقیه ترجمه‌ها جملگی این واژه را به چهره، سیما، رخسار و قیافه برگردانده‌اند.<sup>۴۳</sup>

۳۹. معجم المقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۱۸؛ مجمع البحرین، ج ۶، ص ۹۶؛ ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۳۱.

۴۰. فرهنگ فارسی عمید، ص ۸۲۵.

۴۱. سوره فتح، آیه ۲۹.

۴۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۴۳. این واژه را انصاریان، خراسانی، آقامیرزایی، آیتی، بهشتی، فارسی، فیض الاسلام، معادیخواه، دین پرور، علامه جعفری و احمدزاده «چهره»، دشتی، مبشری، مکارم، استاد ولی «سیما»، اردبیلی «علامت»، ارفع، انصاری «رخسار»، شهیدی «نشانه»، و زمانی «قیافه» ترجمه کرده‌اند.

## شعار

این کلمه اصالت عربی دارد و از «ش - ع - ر» گرفته شده است. در فرهنگ نامه های عربی آمده است:

الشِّعَارُ: الذی یتنادی به القومُ فی الحرب لیعرف بعضهم بعضاً؛  
شِعَار چیزی است که در جنگ ها به وسیله آن جنگجویان خود را می شناسانند و  
وجودشان را اعلام می دارند.

همچنین شعار جامه ای است که مستقیماً روی بدن قرار می گیرد؛ چون که موهای روی پوست را لمس می کند.<sup>۴۴</sup>

در فارسی به معنای جملات آهنگینی است که برای بیان نظرهای جمعی (سیاسی، اجتماعی) به وسیله جمع یا گروهی بیان می گردد. و این تقریباً با یکی از دو معنایی که برای شعار عربی گفته شد مطابقت دارد. از این روی می توان گفت بین حوزه معنایی واژه در عربی و فارسی رابطه عموم و خصوص مطلق برقرار است.  
امام می فرماید:

عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدٌ أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ، فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ، وَ  
تَجَلَّبَبَ الْحَوْفَ<sup>۴۵</sup>

استاد ولی: از این روجامه زیرین اندوه، و پوشش رویین ترس در بردارد.  
ابن ابی الحدید در مورد این واژه گفته است:

استشعر الحزن جعله كالشعار وهوما يلي الجسد من الثياب وتجلبب الخوف جعله جلباباً  
أى ثوباً؛<sup>۴۶</sup>

حزن و اندوه را مانند لباسی قرارداد. لباس استعاره ای برای حزن است.

روشن است که استفاده از خود کلمه «شعار» در برگردان این واژه درست نیست؛ زیرا امروزه خواننده فارسی زبان، از کلمه شعار، «جامه زیرین» را نمی فهمد، بلکه ذهن او به جملات آهنگینی انتقال می یابد که معمولاً در گردهمایی ها و راهپیمایی ها گفته می شود. بنا بر این، مترجمانی که از لفظ شعار در برگردان این واژه استفاده کرده اند،<sup>۴۷</sup> دچار فارسی زدگی شده اند؛

۴۴. معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۹۴؛ ترجمه و تحقیق مفردات قرآن، ج ۲، ص ۳۳۲.

۴۵. نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

۴۶. شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۶۴.

۴۷. آقا میرزایی، انصاریان، اولیایی، بهشتی، شهیدی، فارسی، فیض الاسلام، و انصاری.

برای نمونه:

انصاریان: محبوب‌ترین بندگان در پیشگاه خداوند بنده‌ای است که خداوند به تسلط بر نفسش او را یاری داده، پس اندوه را شعار خود کرده، و خوف از عذاب را تن پوش خویش.

### عزیز

«عزیز» از نام‌های خداوند است که در قرآن و حدیث، بارها تکرار شده است. بیشتر لغویان سه معنا برای این واژه ذکر کرده‌اند:

۱. کمیاب، نادر، نایاب،

۲. چیره، غالب،

۳. مصون، نفوذ ناپذیر، دست نیافتنی.<sup>۴۸</sup>

روشن است که این معنا نباید با معنای فارسی «عزیز» یعنی گرامی، محبوب و ارجمند خلط شود؛ مثلاً در این فقره از نهج البلاغه «عزیز» به همین معنای سوم، یعنی دست نیافتنی، نفوذ ناپذیر و مصون آمده است:

إِعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ، أَنَّ التَّقْوَى دَارُ حِصْنِ عَزِيزٍ، وَالْفُجُورُ دَارُ حِصْنِ ذَلِيلٍ، لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ، وَلَا يَحْرُزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ<sup>۴۹</sup>

برخی از مترجمان این واژه را «ارجمند» (فیض الاسلام، احمدزاده، اولیایی، مبشری و اردبیلی)، «بالرزش» (علامه جعفری)، یا «گرامی» (بهشتی) ترجمه کرده، و یا از تعبیری ترکیبی همچون «استوار و گرامی» (فارسی) یا «بلند و گرامی» (خراسانی) استفاده کرده‌اند.<sup>۵۰</sup> که در همگی خلط معنای عربی و فارسی مشاهده می‌شود. ناگفته پیداست که الفاظی چون ارجمند و عزیز برای استحکام حصار به کار نمی‌رود و توصیف قلعه با این صفات منطقی نمی‌نماید. وانگهی تقابل این کلمه، با واژه «ذلیل» در این فقره، به ایضاح مفهوم آن کمک می‌کند. در اینجا این دو وصف از نظرگاه معنایی در برابر هم قرار گرفته‌اند و چنان که پیش‌تر گفتیم، خانه ذلیل، خانه‌ای است با دیوارهای کوتاه و فاقد ویژگی امنیت و حفاظت‌کنندگی (ر.ک: مدخل «ذلیل» در همین مقاله). بنا بر این، «عزیز» در اینجا در مقابل «ذلیل»، و به

۴۸. الزینة فی معانی الکلمات الاسلامیه، ماده «العزیز».

۴۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

۵۰. بقیه ترجمه‌های مورد مطالعه چنین است: شهیدی، دین پرور و آیتی (استوار)، مکارم (محکم و نیرومند)، دشتی و معادخواه (شکست ناپذیر)، انصاری (محکم ارجمند)، ارفع و استاد ولی (محکم و استوار)، آقا میرزایی (ایمن و محکم)، انصاریان (نفوذ ناپذیر)، و زمانی (مورد اطمینان).

معنای مصون و حفاظت کننده خواهد بود.

### غرور

این واژه از ریشه «غ-ر-ر» است و تبار عربی دارد. در عربی به معنای فریب دادن، غفلت و بی‌خبری است.<sup>۵۱</sup> این واژه جزء کلماتی است که پس از راه یافتن به فارسی معنای کاملاً جدیدی یافته است. امروزه در فارسی غرور به معنای تکبر و نخوت است<sup>۵۲</sup> و به روشنی پیداست که این دو معنا کاملاً متفاوت اند و میانشان رابطه تباین برقرار است. بنا بر این، باید این کلمه را در متون دینی به همان معنای اصیل آن (یعنی فریب، غفلت، و بی‌خبری) بدانیم و بفهمیم. این واژه در این آیه قرآن نیز به همان معنای اصیل یاد شده آمده است:

(يَعِدُّهُمْ وَيَمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا)<sup>۵۳</sup>

شیطان به آنان وعده دروغ می‌دهد، و در آرزوهای سراب و ارامی اندازد، و جز وعده فریبنده به آنان نمی‌دهد.

در نهج البلاغه آمده است:

زَرَعُوا الْفُجُورَ وَسَقَوْهُ الْغُرُورَ وَحَصَدُوا الشُّبُورَ<sup>۵۴</sup>

برخی از مترجمان نهج البلاغه (آقا میرزایی، احمدزاده، بهشتی و فارسی) بر اثر خلط معنای فارسی و عربی، این واژه را «خودکامگی» معنا کرده‌اند که مصداق فارسی زدگی مستقیم و آشکار است. گروه دیگری از مترجمان (اولیایی، مبشری، ارفع، آیتی، دین پرور و زمانی) عین لفظ «غرور» را نهاده‌اند. با توجه به این که امروزه در فارسی از این کلمه مفهوم «تکبر» متبادر می‌شود، چنین کاری مصداق ترجمه نامرئی، و یکی از انواع فارسی زدگی غیرمستقیم است. ترکیب عطفی «غرور و فریب» (انصاری، مکارم و دشتی) نیز به دلیل یاد شده، مناسب نیست و در آن تکلیف ترجمه معلوم نشده است. نیز دیگری از مترجمان هستند که به معنای دقیق واژه عنایت داشته‌اند:

انصاریان: ... و آب فریب پای آن ریختند.

شهیدی: و آب فریب به پای آن هشتند.

۵۱. الْغُرَّةُ: بِالْكَسْرِ الْعُقْلَةُ ... وَ (غُرَّةُ) الدُّنْيَا (غُرُورًا) مِنْ بَابِ قَعَدَ حَدَعْتُهُ بِرَبِّتِهَا (المصباح المنیر).

۵۲. فرهنگ فارسی عمید، ص ۹۲۸.

۵۳. سوره نساء، آیه ۱۲۰.

۵۴. نهج البلاغه، خطبه ۲.

سپهر: و به آب بی خبری آن را آبیاری کردند.

فیض الاسلام: به غفلت و فریب آن را آب داده، هلاکت را درو کردند.

تنبيه الغافلین: و آب داده‌اند انحراف و نافرمانی را به آب غفلت و فریب.

نهج البلاغه قرن ۵ و ۶: و آب دادند به او فریفتگی را.<sup>۵۵</sup>

### فحش

این واژه تبار عربی دارد. در فرهنگ نامه‌های عربی آمده است:

كُلُّ شَيْءٍ جَاوَزَ قَدْرَهُ فَهُوَ فَاحِشٌ.<sup>۵۶</sup>

فحش و فاحشه و فحشاء هر قول و فعلی است که قبح آن بزرگ و آشکار باشد.<sup>۵۷</sup> همچنین در *النهایه* آمده است:

قد تكرر ذكر الفحش والفاحشة والفواحش في الحديث، وهو كلما يشتد قبحه من الذنوب والمعاصي... وقد يكون الفحش بمعنى الزيادة والكثرة.<sup>۵۸</sup>

در قرآن چندین بار از این کلمه به معنای گناه آشکار و کلان استفاده شده است. در این مورد می‌توان به این آیه شریف از قرآن استناد کرد:

اِنَّهُ مَا اَوْحَىٰ اِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَاَقِمِ الصَّلَاةَ. اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ. وَلَذِكْرُ اللَّهِ اَكْبَرُ. وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ؛<sup>۵۹</sup>

آنچه را از این کتاب به تو وحی شده است، بخوان و نماز را برپا دار، یقیناً نماز از گناهان آشکار، و کارهای ناپسند باز می‌دارد؛ و همانا ذکر خدا بزرگ‌تر است، و خدا آنچه را انجام می‌دهید می‌داند.

حتی در فارسی امروز هم «فاحش» به معنای آشکار و کلان کاربرد دارد؛ مثلاً وقتی می‌گوییم: «تفاوت فاحش»، منظورمان تفاوت آشکار و معتنا به است. البته خود کلمه فحش در فارسی معاصر به معنای سخنان ناروا و دشنام و ناسزا است و همین باعث شده است که

۵۵. انصاریان، شهیدی، استاد ولی، علامه جعفری، معادینخواه این واژه را «فریب»، خراسانی آن را «بی خبری»، و فیض الاسلام اردبیلی آن را «غفلت و فریب» ترجمه کرده‌اند.

۵۶. معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۴۷۸.

۵۷. ترجمه و تحقیق مفردات قرآن، ج ۴، ص ۱۹.

۵۸. النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۳، ص ۴۱۵.

۵۹. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

برخی از مترجمان نهج البلاغه ترجمه نادرستی از این واژه ارائه کنند. در نهج البلاغه آمده است:

أَخِي قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ، ... وَحَدِّزُهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ، وَفُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ.<sup>۶۰</sup>

شهیدی: و از صولت روزگار و دگرگونی آشکار لیل و نهارش بترسان.

معادیخواه: و از یورش های روزگار و دگرگونی های آشکار شب و روز تاریخ بر حذرش دار. در اینجا مقصود امام علیه السلام را آقایان شهیدی و معادیخواه، به درستی منتقل کرده اند. برخی از مترجمان (انصاریان، اولیایی، بهشتی، دشتی، فیض الاسلام، دین پرور، مکارم، اردبیلی و علامه جعفری) بدون در نظر گرفتن معنای صحیح واژه، از معادل هایی چون «قبیح» و «زشتی» و مانند آن استفاده کرده، و معنای فارسی مد نظر خود را انتقال داده اند؛ برای نمونه: انصاریان: دلت را با موعظه زنده کن، و از صولت روزگار، و قبیح دگرگونی شب ها و روزها بر حذر دار.

#### قهرمانه

کلمه «قهرمانه» یک بار در نهج البلاغه (نامه ۳۱) به کار رفته است. این واژه مؤنث «قهرمان» است. واژه یاد شده که در کردی، ترکی و عربی به کار رفته جزء واژگان معرب است و همانند بسیاری از القاب و کلمات مرتبط با حوزه تمدن و تشکیلات، از فضای حکومت ساسانی به عربی راه یافته است. این واژه که در متون پهلوی نیز آمده، در فارسی به معنای گنجینه دار و مسئول امور مالی و دخل و خرج به کار می رفته، و - احتمالاً - علاوه بر آن، به معنای پهلوان و پیروزمند هم بوده است.

در فارسی امروز، از دو معنای یاد شده، معنای نخست، بر اثر دگرگونی معنایی، منسوخ شده، و امروز قهرمان فقط در معنای پهلوان و پیروز به کار می رود و اطلاق آن بر نام آوران ورزشی شایع است.<sup>۶۱</sup>

این واژه در عربی سده های نخست نیز به همان معنای اول (پیشکار، خزانه دار، کارپرداز) به کار می رفته و گاه به جنبه ای دیوانی و اجرایی ناظر بوده است:

وفي الحديث: كتب الى قهرمانه، هو كالحازن والوكيل المحافظ لما تحت يديه والقائم بأموال الرجل.<sup>۶۲</sup>

۶۰. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۶۱. در باره این واژه رک: «قهرمان»، نکاتی در باره مقاله قهرمان؛ «بررسی واژه "قهرمانه" در کلام امام علی علیه السلام».

۶۲. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۹۶.

با این توضیحات معلوم می‌شود که «قهرمان» در این حدیث شریف با آنچه در فارسی امروز از آن فهمیده می‌شود متفاوت است:

وَلَا تَمْلِكِ الْمَرْأَةُ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَتْ نَفْسَهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَليْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ. وَلَا تَعُدُّ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا، وَلَا تُظْمِعْهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لِغَيْرِهَا.<sup>۶۳</sup>

انصاریان: زیرا زن گلی است ظریف، نه خادم و کارپرداز. در واقع حضرت در مقام بیان این مطلب بوده‌اند که نباید زن را کارپرداز و مباشر همه جانبه در امور زندگی دانست و تمام امور خانه و اطفال را به او سپرد و مانند یک مباشر و خادم از او توقع داشت. برخی از مترجمان *نهج البلاغه* (آقامیرزایی، آیتی، دشتی، احمدزاده، بهشتی، زمانی، مبشری، فارسی، معادیخواه، مکارم، علامه جعفری، ارفع و شهیدی) به این تفاوت معنایی عنایت نداشته و این واژه را به قهرمان، دلاور، پهلوان، پهلوان خشن، و مانند آن برگردانده‌اند:

آیتی: زن چون گل ظریف است، نه پهلوان خشن.  
 احمدزاده: زن همچون گل ریحان است، نه دلاور و قهرمان.  
 بهشتی: زن گل و ریحانه است، نه زورآور و قهرمان.  
 دشتی: زن گل بهاری است، نه پهلوانی سخت کوش.<sup>۶۴</sup>

### نصیحت

نصیحت از ریشه «نون - صاد - حاء» است و در معنای آن آمده است: النَّصِيحَةُ: خِلافِ الْغِشِّ.<sup>۶۵</sup> معنای این واژه در عربی خیرخواهی، و در فارسی پند و اندرز است. در قرآن هم این واژه به معنای خیرخواهی آمده است:

﴿قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ﴾؛<sup>۶۶</sup>

گفتند: ای پدر، تو را چه شده که ما را نسبت به یوسف امین نمی‌دانی با این که ما بدون تردید خیرخواه اویم.

در *نهج البلاغه* آمده است:

۶۳. *نهج البلاغه*، نامه ۳۱.

۶۴. گفتنی است که در ترجمه‌های انصاریان، فیض الاسلام، تنبیه الغافلین، اردبیلی، شرقی، و *نهج البلاغه* قرن ۵ و ۶ (عزیزالله جوینی) این کلمه به درستی ترجمه شده است.

۶۵. معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۴۳۵.

۶۶. سوره یوسف، آیه ۱۱.



أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ. فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَتَوْفِيرُ  
فِيئِكُمْ عَلَيَّكُمْ، وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا، وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا.<sup>٦٧</sup>

برخی از مترجمان<sup>٦٨</sup> به درستی این واژه را به خیرخواهی، نیک خواهی، یا خیراندیشی  
ترجمه کرده‌اند:

انصاریان: اما حق شما بر من این است که خیرخواه شما باشم.  
اما برگردان این واژه به نصیحت، پند، اندرز، و مانند آن از سوی برخی مترجمان،<sup>٦٩</sup> نتیجه  
غفلت از معنای صحیح واژه و خلط معنای عربی و فارسی است.

\*\*\*

آنچه گذشت، نمونه‌هایی از فارسی‌زدگی در ترجمه‌های نهج البلاغه بود. در پایان، جدولی  
را آورده‌ایم که کلیه اطلاعات موجود در این مقاله را به صورت فشرده در خود جای داده است.  
همچنان که پیش‌تر گفتیم شواهد فارسی‌زدگی در ترجمه‌های نهج البلاغه به موارد پیش  
گفته منحصر نمی‌شود. به دلیل محدودیت حجم مقاله و فراوانی شواهد، از توضیح پاره‌ای از  
آنها در متن مقاله خودداری، و فقط به ذکر آنها در جدول اکتفا شده است. این موارد در جدول  
با علامت ستاره (\*) مشخص شده‌اند.

شماره	واژه	آدرس	معنای فارسی رایج	معنای عربی
١	اختلاف	خطبه ١٨٥	فروق. تفاوت	١. فرق. تفاوت ٢. رفت و آمد
٢	اعتراض	خطبه ٣	پرخاش، خرده‌گیری	١. در وسط چیزی واقع شدن ٢. سد کردن ٣. مانع شدن
* ٣	اعراب	خطبه ١٦٨ - ٢١٠	عرب‌ها	عرب بادیه‌نشین
* ٤	بلا	نامه ٣١ حکمت ١٢٧ خطبه ١٣٤	مصیبت. گرفتاری	١. غم و اندوه ٢. مصیبت ٣. گرفتاری ٤. آزمایش
* ٥	حدیث	١٥٨	گزارش اعمال و گفتار معصومان	سخن
* ٦	حکیم	خطبه ١٥١، ١٨٣	دانا	١. دانا ٢. قوی

٦٧. نهج البلاغه، خ ٣٤.

٦٨. انصاریان، شهیدی، استادولی، علامه جعفری، مبشری، دشتی، احمدزاده، و مکارم این واژه را «خیرخواهی»، آیتی  
«نیک خواهی»، و معادیخواه «خیراندیشی» معنا کرده‌اند.

٦٩. فیض الاسلام، ارفع، اردبیلی (نصیحت)؛ زمانی، بهشتی، سپهر خراسانی، انصاری، اولیایی و فارسی (پند و اندرز)؛  
دین پرور (خیرخواهی و نصیحت)؛ آقا میرزایی (پند و نصیحت).

شماره	واژه	آدرس	معنای فارسی رایج	معنای عربی
۷	حیله	خطبه ۴۱	مکر، فریب	۱. نیرنگ ۲. چاره جویی
*۸	دول	خطبه ۱۳۱	دولت‌ها	مال. ثروت
۹	دهاقین	حکمت ۳۷ نامه ۱۹	کشاورزان	کدخدایان. بزرگان ده
۱۰	ذلیل	خطبه ۳۷، ۱۵۷	خوار، پست	۱. خوار، پست ۲. کوتاه
۱۱	ریاضت	نامه ۴۵	گوشه نشینی توأم باعبادت ورنج	۱. تمرین ۲. تربیت
۱۲	سیما	خطبه ۲۰۱	چهره	نشانه
۱۳	شعار	خطبه ۶۷، ۸۸، ۸۷، حکمت ۲	جملات آهنگینی است که برای بیان نظرهای جمعی از سوی گروهی (سیاسی، اجتماعی) بیان می‌گردد.	جامه زیرین
*۱۴	شهوت	خطبه ۸۷	تمایلات جنسی	مطلق خواهش‌های نفسانی
۱۵	عزیز	خطبه ۱۵۸، ۱۴۶، ۱۵۷، ۶۵	ارجمند. گرامی	۱. چیره و غالب ۲. نادر ۳. نفوذناپذیر
۱۶	غرور	خطبه ۲، ۸۳، ۱۱۱، ۸۶، نامه ۳، ۳۱	تکبر	فریفتگی، بی خبری
*۱۷	فتنه	حکمت ۲۹۱، ۹۳	آشوب	۱. آشوب ۲. آزمایش
۱۸	فحش	نامه ۳۱	ناسزا	آشکار
*۱۹	قرن	خطبه ۱۸۲	یک دوره زمانی صدساله	۱. روزگار ۲. قوم ۳. نسل
۲۰	قهرمان	نامه ۳۱	پیروز، پهلوان	کارفرما
*۲۱	لطیف	خطبه ۶۶، ۶۷	نرم	۱. نرم ۲. سبک، ۳. رقیق ۴. ماوراء الطبیعی
*۲۲	معذرت	خطبه ۱۴۷	پوزش طلبی، معذرت خواهی	عذر آوردن
*۲۳	معروف	خطبه ۸۸، ۱۴۷	شناخته شده	۱. خوب. نیک ۲. شناخته شده
*۲۴	ملت	خطبه ۱۱۰	ملت‌ها (مردم یک کشور)	۱. دین ۲. آیین
*۲۵	منزل	خطبه ۱۶۵	خانه	۱. خانه ۲. جای فرود آمدن ۳. رتبه
*۲۶	نشاط	خطبه ۱۹۳	شادی	فعالیت. پرتحرکی
۲۷	نصیحت	خطبه ۳۴	پند و اندرز	خیرخواهی

شماره	واژه	آدرس	معنای فارسی رایج	معنای عربی
*۲۸	وحشت	خطبه ۱۹۸	ترس	تنهایی

نموداری که در ادامه می‌آید بسامد فارسی‌زدگی را در ترجمه‌های مورد مطالعه نشان می‌دهد. همچنان که در نمودار می‌بینیم آسیب‌مندترین ترجمه‌ها ترجمه آقایان فارسی و دشتی است و در رتبه دوم علامه جعفری، بهشتی، ارفع، و آقا میرزایی فارسی‌زده‌ترین ترجمه‌ها هستند. نیز کمترین آسیب فارسی‌زدگی در ترجمه معایخواه دیده می‌شود و پس از ایشان، به ترتیب ترجمه‌های استاد ولی و شهیدی کم آسیب‌ترین‌اند.

### جمع‌بندی و نتایج

یک. بررسی الفاظ «فاعربی» (الفاظی که در دوزبان فارسی و عربی به کار می‌روند، ولی معنای آنها یکسان نیست) و دقت در ترجمه آنها، تأثیر بسزایی در افزایش صحت ترجمه‌های نهج البلاغه و دیگر احادیث دارد. یک مترجم در وهله اول، علاوه بر تسلط بر زبان عربی، باید با ادبیات کهن این زبان هم آشنا باشد؛ زیرا چه بسا یک واژه در زمان صدور معنایی داشته و به مرور زمان دچار تطور و تغییر شده باشد. بی‌اطلاعی مترجم از این مهم، و نداشتن چنین مهارتی باعث ارائه ترجمه نادرست می‌گردد.

دو. طبق بررسی انجام گرفته در این مقاله، کمترین فارسی‌زدگی به ترتیب در ترجمه آقایان: معایخواه، استاد ولی، و شهیدی، و بیشترین فارسی‌زدگی در ترجمه فارسی و دشتی به چشم می‌خورد.

سه. این پژوهش نشان داد که در نهج البلاغه واژگانی وجود دارد که تاکنون کم‌تر به معنای صحیح آن التفات و انتباهی شده است (مانند: «ذلیل»، «اعتراض») و نیز واژگانی وجود دارد که در ترجمه‌های نامدار و مشهور نهج البلاغه، برخلاف انتظار، برگردانی کاملاً نادرست دارد (مانند: «سیما» در ترجمه انصاریان، استاد ولی، مکارم، دین‌پرور...). این مسئله از ضرورت نقد و بازنگری ترجمه‌های فارسی‌خبر می‌دهد. جا دارد بدین منظور دو واحد درسی در زمینه آسیب‌های متنی ترجمه‌های نهج البلاغه برای مقطع کارشناسی ارشد رشته نهج البلاغه، در نظر گرفته شود تا فارغ‌التحصیلان این رشته با این موضوع آشنایی نسبی کسب نمایند. همچنین تصویب یک طرح پژوهشی با همکاری اساتید و دانشجویان، به منظور نقد و بررسی ترجمه‌ها و به دست دادن ترجمه‌ای هر چه صحیح‌تر و کم آسیب‌تر از نهج البلاغه ضروری است.

## کتاب نامه

- آسیب شناسی حدیث، عبدالهادی مسعودی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، ۱۳۹۲ ش.
- بازانندی‌های زبان فارسی، داریوش آشوری، تهران: نشر مرکز، چاپ پنجم، ۱۳۸۹.
- تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضی حسینی زبیدی، محقق: علی هلالی و علی سیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
- ترجمه روان نهج البلاغه، سید کاظم ارفع، تهران: انتشارات فیض کاشانی، ۱۳۷۹ ش.
- ترجمه گویا و شرح فشرده‌ای بر نهج البلاغه، ناصر مکارم شیرازی، قم: انتشارات مطبوعات هدف، ۱۳۷۶ ش.
- ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، حسین بن محمد راغب اصفهانی، مترجم: غلامرضا خسروی، محقق: غلامرضا خسروی حسینی، تهران: ناشر مرتضوی، ۱۳۷۴ ش.
- ترجمه و شرح نهج البلاغه، سید علی نقی فیض الاسلام، تهران: ناشر: مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الاسلام - انتشارات فقیه، ۱۳۷۹ ش.
- تنبیه الغافلین و تذکرة العارفين (ترجمه و شرح نهج البلاغه)، ملافتح الله کاشانی، مصحح: سید محمد جواد ذهنی تهرانی، تهران: انتشارات پیام حق، ۱۳۷۸ ش.
- چالش میان فارسی و عربی، آذرتاش آذرنوش، تهران: نشر نی، ۱۳۸۵.
- خورشید بی غروب نهج البلاغه، عبدالمجید معادیخواه، قم: نشر ذره، ۱۳۷۴ ش.
- درسنامه ترجمه قرآن کریم، هادی حجت، قم: انتشارات دارالحدیث، ۱۳۸۵ ش.
- ده گفتار، مرتضی مطهری، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۶۸ ش.
- راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی، آذرتاش آذرنوش، تهران: توس، ۱۳۷۴ ش.
- شرح نهج البلاغه، عزالدین ابو حامد ابن ابی الحدید، مصحح: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۳۳۷ ش.
- شرح نهج البلاغه، میثم بن علی بن میثم بحرانی، مترجم: قربانعلی محمدی مقدم - علی اصغریحیی زاده، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ ش.
- عربی در فارسی، خسرو فرشیدورد، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲ ش.
- ۱۸. فرهنگ عمید، حسن عمید، تهران: انتشارات امیرکبیر، پانزدهم، ۱۳۷۹ ش.
- فرهنگ فارسی، محمد معین، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۷ ش.
- الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، محقق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار

- الکتاب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
- کتاب العین، خلیل ابن احمد فراهیدی، قم: نشر هجرت، ۱۳۰۹ق.
- لسان العرب، محمد بن مکرم بن منظور، محقق: جمال الدین، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر والتوزیع - دارصادر، ۱۴۱۴ق.
- مجمع البحرين، فخرالدین بن محمد طریحی، تحقیق: احمد حسینی اشکوری، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
- المعجم المفهرس الفاظ نهج البلاغه، محمد دشتی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ق.
- معجم مقاییس اللغة، أبوالحسین أحمد ابن فارس زکریا، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الإعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
- مفردات ألفاظ القرآن، حسین بن محمد راغب أصفهانی، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، بیروت: دارالقلم - الدار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
- مفردات نهج البلاغه، سید علی اکبر قرشی بنایی، مصحح: محمد حسن بکایی، تهران: مؤسسه فرهنگی نشر قبله، ۱۳۷۷ش.
- النهایة فی غریب الحدیث والأثر، مبارک بن محمد بن اثیر جزری، محقق: محمود محمد طناحی، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چهارم، ۱۳۶۷ش.
- نهج البلاغه، ترجمه: ناهید آقا میرزایی، تهران: انتشارات بهزاد، ۱۳۷۹ش.
- نهج البلاغه، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی - بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۸ش.
- نهج البلاغه، ترجمه: حسین استاد ولی: انتشارات اسوه، ۱۳۹۲ش.
- نهج البلاغه، ترجمه: محمد علی انصاری قمی، تهران: انتشارات نوین، ۱۳۳۱ش.
- نهج البلاغه، ترجمه: حسین انصاریان، تهران: انتشارات پیام آزادی، ۱۳۸۳ش.
- نهج البلاغه، ترجمه: سید نبی الدین اولیایی، تهران: انتشارات زرین، ۱۳۷۶ش.
- نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، قم: انتشارات قدس، ۱۳۸۲ش.
- نهج البلاغه، ترجمه: حسین بن شرف الدین اردبیلی، [بی جا]: دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام.
- نهج البلاغه، ترجمه: مصطفی زمانی، تهران: مؤسسه انتشارات نبوی، ۱۳۸۴ش.
- نهج البلاغه، ترجمه: احمد سپهر خراسانی، تهران: انتشارات زرین، ۱۳۵۸ش.
- نهج البلاغه، ترجمه: سید جعفر شهیدی، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی،

- ۱۳۷۵ ش.
- نهج البلاغه، ترجمه: محمد تقی جعفری، تبریز: دفتر نشر فرهنگی اسلامی، ۱۳۷۹ ش.
- نهج البلاغه، ترجمه: محمد بهشتی، تهران: انتشارات شهریور با همکاری تابان.
- نهج البلاغه، ترجمه: اسد الله مبشری، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۶ ش.
- نهج البلاغه با ترجمه فارسی قرن ۵ - ۶، عزیز الله جوینی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۱ ش.
- نهج البلاغه پارسی، ترجمه: سید جمال الدین دین پرور، تهران: بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۹ ش.
- نهج البلاغه در سخنان علی علیه السلام، ترجمه: محسن فارسی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ ش.
- نهج البلاغه سخنان امام علی علیه السلام، ترجمه: ناصر احمدزاده، تهران: انتشارات اشرفی، ۱۳۷۸ ش.
- واژه‌های فارسی عربی شده، السید ادی شیر، تهران: ترجمه: حمید طیبیان، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ش.
- «بررسی واژه قهرمان در کلام علی علیه السلام»، سید سعید رضا منتظری و سید محمد حسین موسوی پور، علوم حدیث، بهار ۱۳۹۱ ش، شماره ۶۳.
- «پیشه دهقان در ادب فارسی»، مجید آبادی، ماهنامه هنر و مردم، شماره ۱۷۹، ۱۳۵۶ ش.
- «دهقان»، احمد تفضیلی، نامه فرهنگستان، ترجمه: ابوالفضل خطیبی.
- «رابطه دوسویه زبان فارسی - عربی»، طوبی پاکیزه حق، کیهان فرهنگی، شماره ۲۱۹، دی ۱۳۸۳ ش.
- «قهرمان»، میر جلال کزازی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۸۹.
- «کلمات فارسی در قدیمی‌ترین فرهنگ نامه عربی»، سید مهدی زرفانی، شماره ۱۷۱، زمستان ۱۳۸۹ ش.
- «نکاتی درباره مقاله قهرمان»، سید احمد رضا قائم مقامی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۹۱.